

## بررسی جایگاه اساطیری گل بنفشه در ویس و رامین بر پایه اساطیر یونانی

معصومه نظری<sup>۱</sup>

ایوب کوشان<sup>۲</sup>

مهین مسرت<sup>۳</sup>

### چکیده

گل‌ها و گیاهان، به صورت نمادهایی همواره تجسم و تبلور رازهای ناخودآگاه فردی و جمعی هر قوم و تمدنی بوده‌اند و نمادهای ناب طبیعی هستند که از قدیم الایام از وجهه‌ای قدسی و روحانی برخوردار بوده‌اند. در واقع گل‌ها اغلب به صورت الگوی ازلی روح و یک مرکز روحی عرضه می‌شدند و بیانگر عوالم درونی و عواطف ناگفته انسان به شمار می‌آمدند. یکی از این گل‌های پُر رمز و راز، گل بنفشه می‌باشد که در اساطیر یونانی دست‌آفریده خدای عشق است. در این پژوهش برآنیم تا جایگاه اساطیری گل بنفشه در منظومه ویس و رامین را به عنوان نماد عشق و وفاداری، مورد بررسی قرار دهیم. هدف ما در این پژوهش، بررسی و تبیین جایگاه اساطیری گل بنفشه و پاسخ به این سؤال است که اراده معنای مذکور از کدام اساطیر نشأت گرفته است؟ روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده یعنی ابتدا جایگاه اساطیری گل بنفشه مورد بررسی قرار گرفته و بعداً به کاربرد نمادین آن در ویس و رامین پرداخته شده است. از نتایج به دست آمده می‌توان به تأثیر اساطیر یونانی بر ادبیات ایران دوره اشکانیان اشاره کرد و تبیین این امر که گل بنفشه در این برهه از ادبیات فارسی به عنوان نماد وفاداری به کار رفته است.

**کلید واژه‌ها:** ویس و رامین، نماد و رمز، گل بنفشه، عشق، وفاداری به پیمان.

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز - ایران.

<sup>۲</sup> - گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز - ایران. (نویسنده مسئول) [kooshan@iaut.ir](mailto:kooshan@iaut.ir)

<sup>۳</sup> - گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز - ایران.

## مقدمه

حضور همیشگی و جاودانه رمزها در زندگی انسان، او را به گشت و گذار دائم در سرزمین‌ها و ادواری دوردست و کهن فرا می‌خواند. همه این رمزها و تصاویر استحاله یافته، جلوه‌های بی‌شماری را در حیات بشری طنین انداز و پخش می‌کنند که از پس هزاره‌ها هنوز زنده و سرشار از قدرت حیات‌اند. و در بطن زندگی ساری و جاری هستند.

در تحلیل‌های اساطیری، نوع انسان به سرچشمه و منشأ حیات که در انواع نباتات یافته می‌شود منسوب می‌گردد و در واقع آدمی، روح خود را با عالم نباتی در پیوند می‌بیند و با آن هم‌ذات‌پنداری می‌کند. گیاهان، همواره، نماد و تمثیل بالندگی و انکشاف زندگی روانی هستند اما زندگی غریزی بیشتر به وسیله حیوانات، نمادین می‌شود.

یکی از نباتاتی که به جنبه روحانی زندگی بشر مربوط می‌شود و مظهر لطیف‌ترین و رقیق‌ترین عواطف انسانی یعنی عشق، واقع می‌شود، گل بنفشه است که در هاله‌ای پُر رمز و راز در سواد تاریخ اساطیری بشر قرار دارد. این گل در اسطوره‌های یونانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. یکی از جنبه‌های اساسی نمادین این گل، مظهر عشق و وفاداری در اساطیر یونانی است.

فخرالدین اسعد گرگانی، در دو بخش از فصل‌های داستان ویس و رامین، این موضوع را به نحو زیبایی به تصویر کشیده است. کاربرد نمادین گل بنفشه به عنوان نشان پیمان و وفاداری در این منظومه، ذهن هر پژوهشگری را به خود مشغول می‌کند که چرا از میان انواع گل‌ها، بنفشه مد نظر بوده است. در خصوص تحقیق درباره گل بنفشه در این اثر و پیدا کردن دلایلی که بیان‌کننده مفهوم نمادین آن باشد، کاوش در زمینه اساطیر، امری ضروری به نظر می‌رسید و شایان ذکر است که تحلیل و ارزیابی این مسأله، ما را به سمت و سوی اساطیر یونانی مطرح، بکشاند. در این پژوهش، ابتدا جایگاه گل بنفشه در اساطیر و ادبیات یونانی را مورد تبیین قرار داده سپس به بررسی تأثیر آن در داستان پارتی ویس و رامین پرداخته‌ایم.

## پیشینه تحقیق

درخصوص پیشینه تحقیق در این پژوهش می توان این طور بیان کرد که در مورد اساطیر به طور کلی پژوهش های گسترده ای صورت گرفته است که در قالب کتاب منتشر شده اند و در برخی از این کتاب ها بخش هایی به گیاهان اساطیری اختصاص یافته اند؛ مانند کتاب دانشنامه اساطیر جهان که زیر نظر رکس وارنر و با ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور موجود است یا در کتاب اسطوره های ایرانی نوشته جان راسل هینلز ترجمه دکتر مهناز شایسته فر و هم چنین کتاب شناخت اساطیر ایران اثر همین نویسنده ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار در مورد گیاه مقدس هوم در دوران باستان، توضیحاتی آمده است. درخصوص پایان نامه ها و مقاله ها نیز پژوهش هایی صورت گرفته است از قبیل زبان اسرار آمیز و نیروی پنهان گل ها، پایان نامه کارشناسی ارشد که توسط سمیرا نمرودی در سال (۱۳۹۰) در دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی نوشته شده است یا مقالاتی تحت عنوان نقش گیاهان اساطیری در هنر ساسانی توسط دکتر مهتاب مبینی و آزاده شافعی در سال (۱۳۹۴) و بررسی تحلیلی - تطبیقی سیاوش، اوزیریس و آتیس (خدایان نباتی و باروری) توسط محمود رضایی دشت ارژنه در سال (۱۳۹۰) به نگارش درآمده ولی تحقیقی به طور مستقل در خصوص جایگاه اساطیری گل بنفشه انجام نشده است. آن چه در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار گرفته، جایگاه گل بنفشه از منظر تقدس و اسطوره ای بودن آن و تجلی این گل به عنوان گل عشق و پیمان در اساطیر یونانی و ورود و ظهورش در اساطیر ایرانی و دلایل کاربرد آن در منظومه ویس و رامین بوده است.

## روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده یعنی ابتدا جایگاه اساطیری گل بنفشه و محمل های آن مورد بررسی قرار گرفته و بعد به کاربرد نمادین آن در ویس و رامین پرداخته شده است.

## بحث و بررسی

## اسطوره و رمز

اسطوره تصویر نمادین پدیده‌های طبیعت به زبانی محسوس و قابل رؤیت است. انسان کنونی برای ارتباط با این دنیا به نمادها و رمزها پناه می‌برد و رمزها به عنوان یک زبان جهانی و قابل فهم برای تمام افراد بشر میل به ایجاد وحدت و حذف کثرت‌ها دارند و میان دنیای درون و دنیای بیرون انسان ارتباط برقرار می‌کنند. نماد به نوعی با احساس نیاز در انسان مرتبط است. «اریک فروم از میان نیازهای وجودی انسان به نیاز ریشه‌داشتگی می‌پردازد و می‌گوید بشر متعلق به طبیعت است و وقتی از طبیعت فراتر می‌رود و با آن بیگانه می‌شود دوباره خواهان بازگشت به حالت " یگانگی ماقبل انسانی " می‌گردد.» (زرشناس، ۱۳۷۲: ۶۵)

این نمادها که در ناخودآگاه انسان ریشه‌های عمیق دارند، با منشأ زندگی و تخیل جوش خورده‌اند. بدین معنی که «نمادها مبین رشته‌های جادویی و روحانی هستند که نخستین آدمیان را به جهان می‌پیوندند. نخستین تصاویری که بشر خلق کرد و پژوهندگان برای جستجو و کشف آن‌ها اولویت قائل بوده‌اند و در وهله اول مطمح نظر قرار گرفته‌اند، نمودگار حس انتزاع‌گرایی آدم‌های بدوی یا اولیه است. بعداً صلابت اصلی این تصاویر دستخوش ضعف و فتور شد و رنگ و بوی خود را از دست داد و تنزل کرد یا برعکس قوت و غنا یافت و معانی جدیدی به دست آورد. این رمزها در قاره‌های مختلف کره ارض، ترجمان فهم و ادراک ابنای زمان و زندگانی هر روزینه‌اند و دوام حضور آن‌ها در جهان کنونی، گواه بر قدرت و صلابت پایدارشان است.» (بوکور، ۱۳۷۶: ۵)

اسطوره‌ها بتدریج به نمادها و رمزهایی تبدیل می‌شوند که بیانگر عوالم درونی و عواطف ناگفته انسان هستند. در این میان، گل‌ها و گیاهان، نمادهای ناب طبیعی هستند که از قدیم الایام از وجهه‌ای قدسی و روحانی برخوردار بوده‌اند و به صورت نمادهایی همواره تجسم و تبلور رازهای ناخودآگاه فردی و جمعی هر قوم و تمدنی بوده‌اند. در واقع گل‌ها «اغلب به صورت الگوی ازلی روح و یک مرکز روحی عرضه می‌شدند و بیانگر عوالم درونی و عواطف ناگفته انسان به شمار می‌آمدند.» (شوالیه، ۱۳۸۴، ج ۴: ۷۴۳)

وقتی انسان بدوی، به پرستش گیاهان و درختان می‌پردازد این امر صرفاً به خاطر آن گیاه یا درخت نبوده است بلکه همواره معنایی - که گیاه یا درخت متضمّن آن بوده و بر آن دلالت می‌کرده - بوده است. بنابراین ارزش جادویی و دارویی بعضی گیاهان مرهون اُسوه و نمونه‌ای اساطیری است و یا ناشی از این واقعیت است که نخستین بار خدایی، آن گیاه را چیده است. «هیچ گیاهی بالذات، گرانها نیست بلکه فقط به علت بهره‌مندی‌اش از نمونه‌های مثالی یا به خاطر تکرار بعضی کرده‌ها و گفته‌ها که موجب تمایز گیاه از فضای دنیوی و مخصوص و مقدّس شدنش می‌شود، ارزشمند است.» (همان: ۲۸۳)

### گل بنفشه

«بنفشه، معرب آن بنفسج و پهلوی آن نفشک و (اسم مشتقی است از "ونفش" و "ک" پسوند) گیاهی است از تیره بنفشه، دارای گل‌های نامنظم و برگ‌های متناوب در حدود یک صد گونه از این گیاه شناخته شده است. بنفشه را همه می‌شناسند. گل‌های آن کوچک و خوشبو و بنفش رنگ است. بنفشه دو جنس دارد: بنفشه معطر که گل آن به عنوان ملین به کار می‌رود و دیگر بنفشه سه رنگ یا بنفشه فرنگی که برای زینت کاشته می‌شود و یک نوع بنفشه سه رنگ که دارای کرک و گل کوچک سفید یا زرد و بنفش یا بنفش یاسی کمرنگ است وجود دارد که در اسفند ماه هر سال گل می‌دهد. گل‌های بنفشه دارای عطر ملایم و مطبوعی است. وقتی بنفشه در کنار جویبارها و بیشه‌ها به گل می‌نشیند، پیام آور بهار است. آن چه در وصف بنفشه از زمان‌های کهن گفته شده است مربوط به بنفشه ایرانی است و این که شاعران بنفشه را به زلف یا گیسو تشبیه کرده‌اند و یا نسبت غمگینی و سوگواری و یا سر به گریبان فرو بردن و نظایر آن‌ها را در ادب فارسی به کار برده‌اند مخصوص بنفشه ایرانی است.» (رنگچی، ۱۳۷۳: ۶۰-۵۹)

گل بنفشه در زبان‌های مختلف، نام‌های گوناگونی دارد. «بنفشه را به عربی فرفیر و به یونانی

ابرو نامند.» (منصوری، بی‌تا: ۱۶۴)

## گل بنفشه در اساطیر یونان

انسان بدوی در آغوش طبیعت می زیسته و به زمین، درختان، دریاها و گل ها و تپه ها وابسته بوده است در اعصار بسیار دور که داستان های اساطیری یونان شکل می گرفت، انسان ها، گل ها و شکوفه های فصل بهار یونان را شگفت انگیز و شادی آور می یافتند. «در یونان زیباترین گل ها را می توان دید. این گل ها در هر جا که باشند زیبا هستند اما یونان سرزمین غنی و باروری نیست که مرغزاری پهناور و کشتزارهای پر بار و صحراهای خاص پرورش گل داشته باشد. یونان کشوری است کوهستانی با تپه های سنگی و کوه های خشک و بی بر و بار، و در چنین کشوری روییدن و شکفتن گل های وحشی واقعاً مایه شگفتی اند. قلّه های سرد و سر به فلک کشیده از رنگ های گوناگون و درخشان فرش شده است. شاید در سرزمین های دیگر، گل های وحشی توجه اندکی را به سوی خود جلب کنند، اما در یونان هرگز. این واقعیت هم در اعصار کهن و باستانی صادق بوده است و هم در این روز و روزگار. داستان سرایان نخستین یونان، داستان های بی شماری راجع به آن ها گفته اند که این گل ها چگونه آفریده شده اند و چرا تا این حد زیبا بوده اند. بنابراین پیوند دادن این گل های زیبا به خدایان کاملاً طبیعی بوده است. تمامی اشیای موجود در ملکوت و افلاک و زمین به طرز اسرار آمیزی به قدرت های خدایی و آسمانی پیوند می یافتند، اما تمامی چیزهای زیبا بیش از هر چیز دیگر به خدایان نسبت داده می شدند. اغلب یک گل زیبا را دست آفرین مستقیم یک خدا می دانستند که آن را برای هدف و منظور ویژه خویش آفریده است.» (همیلتون، ۱۳۷۶: ۱۱۴-۱۱۳)

خدایان بزرگ یونانی یا تیتان ها (Titan) که در اعصار دور، فرمانروایان و ابرقدرت های جهان هستی بودند، اولمپ (Olympus) نشین بودند. «این خدایان را بدان سبب المپی خواندند که کوه المپوس یا اولمپ منزلگه و کاشانه شان بود. درباره کوه اولمپ و این که چگونه جایگاهی بوده است، اظهار نظر دشوار است. تردیدی نیست که در ابتدا آن را قلّه یک کوه می پنداشتند و به طور کلی آن را با بلندترین کوه سرزمین یونان مقایسه می کردند یعنی کوه المپوس یا الیمپوس در تسالی، در شمال شرقی یونان. اما حتی در کهن ترین حماسه یونانی، ایلیاد، این اعتقاد وجود دارد

که اولمپ در منطقه ای اسرارآمیز و ناشناخته، بالاتر از تمام کوه های موجود دنیا قرار داشته است.» (همان: ۳۰)

غیر از دوازده اولمپ نشین بزرگ که خدایان دوازده گانه بزرگ به شمار می آیند، خدایان کوچک تری نیز بوده اند که از مرتبت پایین تری برخوردار بودند. «مهم ترین این خدایان کوچک اروس (Eros)، یا به زبان لاتین کوپید (Cupido) یا کیوپید نام داشت که خدای عشق بود. در داستان های نخستین او را اغلب به صورت جوانی جدی و زیباروی نشان می دهند که هدایای خوبی به انسان می دهد. این صفت خوب را که یونانی ها به او نسبت داده اند، فیلسوفی چون افلاطون مطرح کرده است. افلاطون می گوید: عشق - اروس - در قلب انسان ها آشیان می گیرد. اما نه در هر قلبی، زیرا از قلبی که ستم در آن آشیانه دارد گریزان است. بزرگ ترین افتخار وی در این است که نه می تواند بدی کند و نه اجازه می دهد، بدی کنند. زور هیچ گاه با او دمساز نمی شود. زیرا مردم خود خواسته و صمیمانه به وی خدمت می کنند و آن کس که دل در گرو عشق وی گذارده است در تاریکی ره نمی سپرد.» (همان: ۴۴ - ۴۵)

اروس را پسر آفرودیت (Aphrodite)، الهه عشق، می دانند. «در دوره های هلنی که عشق در هنر و ادبیات جنبه های رمانتیک تری یافت، رفته رفته اروس را کودک یا نوزاد بالرداری که تیردانی پر از تیر دارد، در نظر گرفته اند. به مرور زمان این تصوّر قوت گرفت که تیرهای او سر طلایی اند و اگر به قربانیان اصابت کنند سبب ایجاد میل آتشی در آن ها می شوند.» (گرانت، ۱۳۹۰: ۲۶) «اغلب او را چشم بسته نشان داده اند، چون عشق نیز اغلب کور است.» (همیلتون، ۱۳۷۶: ۴۵)

گل ها در اساطیر یونانی آفریده دست خدایان بوده اند که آن ها را برای هدف و منظور ویژه خویش آفریده اند. یونانیان گل بنفشه را مخلوق خدای عشق یا اروس می دانند. «گل بنفشه دست آفریده خدای عشق است لذا به عنوان مظهر و منشأ عشق و محبت شناخته می شود. خدای عشق، تیری از چله کمان رها می کند و آن تیر بر گل کوچک سفید رنگی اصابت می کند و آن گل - که همان بنفشه است - با جراحت عشق، ارغوانی می گردد.» (همان: ۴۵) «بنفشه Violet در اساطیر یونانی، گل یو Io و آرس Ares است» (کوپر، ۱۳۷۹: ۶۴).

نام بنفشه معطر (Violet) از نام دختری به نام Io گرفته شده است. «یو Io در اساطیر یونان شاهزاده خانم جوانی از آرگوس که کاهنه هرا بود و مورد علاقه زئوس، واقع شد. هرا از این قضیه باخبر شد. زئوس برای رهایی دختر از حسادت‌های هرا، او را به گوساله ای بدل کرد. هرا آرگوس را مأمور مراقبت از یو کرد. یو مدت‌ها در یونان سرگردان بود تا سرانجام به مصر رسید. در آن جا شکل خود را بازیافت و به صورت ایزدبانو ایزیس مورد پرستش واقع شد.» (همان: ۴۷۰)

### بازتاب گل بنفشه در آثار یونانی

همان گونه که گفته شد در اساطیر یونانی، گل بنفشه مظهر عشق و محبت بوده و این معنا مکرراً در آثار یونانی یا متأثر از آن آثار در جهان مطرح بوده است.

شکسپیر (Shakespeare) (۱۵۶۴-۱۶۱۶) شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی از لحاظ سبک نویسندگی به مکتب کلاسیسم (Classicism) تعلق دارد. او بیشتر داستان‌های خود را از تاریخ روم باستان اتخاذ کرده و با نیروی تخیل و تصور به صورت تراژدی‌های زیبا در آورده است. این داستان‌ها با اساطیر روم و یونان باستان ممزوج شده‌اند. همان طور که قبلاً ذکر شد، خدای عشق در اساطیر یونانی، "اروس" نام دارد و گل بنفشه دست‌آفریده خدای عشق است. شکسپیر در نمایشنامه "رویای یک شب نیمه تابستان" خود، آفرینش گل بنفشه توسط خدای عشق در اساطیر یونان را به تصویر می‌کشد. در این نمایشنامه، اوبرون Oberon - که شاه پریان است - درباره خدای عشق (اروس)، در جنگلی در آتن می‌گوید: «همان وقت به چشم خود دیدم که خدای عشق، با سلاح خود، بین ماه سرد و زمین پرواز می‌کرد و به سوی دوشیزه زیبایی نشانه گرفت که بر تخت خود در مغرب زمین تکیه زده بود و تیر عشق را چنان با چیره دستی از کمان رها کرد که گویی می‌خواست صد هزار قلب را سوراخ کند ولی من تیر آتشین خدای عشق را دیدم که در اشعه پاک ماه آبدار فرو رفت و ملکه عقیف، در حال تفکر، راه خود را در پیش گرفت و از حملات عشق مصون ماند. ولی من دیدم که تیر خدای عشق به کدام نقطه افتاد. این تیر در مغرب زمین بر گل کوچکی فرود آمد که تا آن گاه سفید بود اما با جراحت عشق، ارغوانی گشت و



دوشیزگان نام "عشق بی ثمر" بر آن نهادند. این گل را به انگلیسی Love- in- idleness می‌گویند که همان بنفشه است. (شکسپیر، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۲۱)

در مکاتب طبّی قدیم بنفشه را عاملی برای تداوم عشق و محبت می‌دانستند. یونانیان باستان از بنفشه برای تهیه داروی مهرافزا (معجون عشق) استفاده می‌کردند. این معنا در نمایشنامه "رویای یک شب نیمه تابستان" نیز وجود دارد. شیرۀ گل بنفشه بر چشمان شخص خفته‌ای مالیده می‌شود، و آن شخص عاشق و شیدا می‌شود. او بروی می‌گوید: «این گل را برایم بیاور. این گیاه را یک بار به تو نشان دادم و اگر شیرۀ آن را روی چشمان شخص خفته‌ای بمالند، پس از بیدار شدن او چه مرد باشد چه زن، دیوانه‌وار شیفته اولین موجود زنده‌ای می‌گردد که چشمش به او می‌افتد. این گیاه را بیاور و پیش از این که نهنگ دریا بتواند یک فرسنگ طی مسافت کند این جا حاضر باش.» (همان: ۳۲۲)

در ادامه آمده است: «دختر زیبایی از آتن شیدای جوانی بی اعتناست؛ آن (شیرۀ گل بنفشه) را به چشم آن جوان بمال. ولی ترتیب کار را طوری بده که اولین کسی که جلو چشمش ظاهر می‌شود همین دختر باشد. تو او را از لباس آتنی که دربردار خواهی شناخت. این کار را به دقت انجام بده که عشق او به دختر شدیدتر از علاقه دختر به او شود.» (همان: ۳۲۴)

«پک Puck از جنگل گذشت ولی جوان آتنی را نیافت تا روی چشمانش، اثر این گل را برای برانگیختن عشق آتشین بیازماید. مردی خفته را یافت که جامه یک مرد آتنی را به تن دارد و با خود گفت لابد همان است که اربابم می‌گفت نسبت به دختر آتنی نفرت دارد. این جا هم همان دختر است که به خوابی عمیق روی زمین مرطوب و کثیف فرو رفته. چه موجود زیبایی. جرأت نداشته است که نزدیک این مرد بی‌مروت عاری از عشق بخوابد. گل را روی پلک‌های لایزاندرا (Layzandr) می‌فشارد و می‌گوید: ای مرد خشن، تمام نیروی این افسون را بر روی چشم تو می‌نهم تا وقتی که بیدار شدی عشق نگذارد که دیگر خواب به چشمانت راه یابد. پس هنگامی که من رفتم بیدار شو.» (همان: ۳۲۶)

در ادامه نمایشنامه، به قدرت و معجزه عشق اشاره می‌شود که زشت رو در دیده عاشق به صورت زیبارو جلوه‌گر می‌شود. و به طور ضمنی به مضمون رایج کور بودن عاشق می‌پردازد که

شخص عاشق از دیدن عیوب معشوق، کور است. همان گونه که اروس، خدای عشق نیز کور می‌باشد.

اوبرون گل را روی پلک‌های تایتانیا Titania (ملکه پریان) فشار می‌دهد و می‌گوید: «اولین موجودی را که پس از بیدار شدن می بینی به عنوان محبوب واقعی خود بپذیر و از عشق او رنجور شو و این موجود خواه یوز یا گربه یا خرس یا پلنگ باشد یا گرازی که موهای زبر بر تن دارد در چشمان تو وقتی بیدار می‌شوی عزیزترین موجود جلوه خواهد کرد. پس هنگامی بیدار شو که موجود پلیدی نزدیک تو باشد.» (تلخیص از همان: ۳۲۴-۳۲۵)

شیره گل بنفشه علاوه بر این که داروی عشق است، به عنوان معجون وفاداری نیز عمل می‌کند. وقتی اوبرون از پک نحوه آغشته کردن پلک‌های جوان آنتی با شیره گل را جویا می‌شود، متوجه می‌شود که پک، مرد را اشتباهی گرفته است لذا می‌گوید: «تو چه کرده‌ای؟ دچار اشتباه شده‌ای و شیره گل را بر چشم یک دلدادۀ واقعی مالیده‌ای. نتیجه خطای تو این خواهد بود که عشقی واقعی دگرگون شود نه این که بی‌وفایی مبدل به عاشق واقعی گردد. ای گل ارغوانی رنگ، که از تیر خدای عشق ضربت خورده‌ای، در مردمک چشم او فرو برو و وقتی که محبوبۀ خود را می‌بیند طوری کن که به وضعی باشکوه مانند ژهرۀ آسمان بدرخشد. ای مرد، وقتی تو بیدار می‌شوی اگر آن دختر نزد تو باشد از او دوی درد خود را تمنا کن.» (همان: ۳۳۴)

دلدادگان عاشق، توسط معجون عشق (شیره بنفشه) وفادار جاودانی می‌گردند. «این گیاه را در چشمان لایزاندرا بفشار که شیره آن این اثر مطلوب را دارد که تمام خطاهای گذشته را محو می‌کند و چشمان او را به حال عادی خود باز می‌گرداند. وقتی که بیدار می‌شوند تمام این قضایا در نظر آنها چون رؤیا و خوابی پوچ جلوه خواهد کرد. سپس دلدادگان با یگانگی و اتحادی که تا روز مرگ پایدار خواهد بود به آتن بازمی‌گردند.» (تلخیص از همان: ۳۴۰-۳۴۱)

وقتی موضوع وفاداری به میان می‌آید، خواه ناخواه، خاطره‌ها را نیز به ذهن متبادر می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که گل بنفشه، گل خاطره‌ها نیز است. خاطره به اندیشه آدمی برمی‌گردد. در اساطیر، گاهی بنفشه نماد اندیشه و فکر واقع می‌شود. ژان شوالیه (Jean Knight)، گل بنفشه را نماد انسان می‌داند. شاید شکل ظاهری بنفشه در این امر دخیل باشد. بنفشه دارای گلبرگ‌های

بالایی و جانبی و پایینی با خطوط شعاعی تیره رنگ است که صورت و خطّ عارض آدمی را در ذهن تصویر می‌کند. «نمادگرایی این گل اساساً بر تعداد گلبرگ‌هایش مبتنی است که پنج عدداند و این عدد دقیقاً یکی از نمادهای انسان است. بنفشه وحشی مختصّ خاصّ انسان یعنی اندیشه است. از این رو برای نشان دادن تمرکز و تفکر انتخاب شده است. واژه pensee به زبان فرانسه به دو معنی "بنفشه" و "اندیشه" است.» (شوالیه، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۲۰)

در نمایشنامه "هاملت" (Hamlet) شاهزاده دانمارک "گل بنفشه به عنوان گل خاطره و افکار معرفی شده است.

أفیلیا Ophelia دختر پولونیوس Polonius (رئیس تشریفات) در مرگ پدر خود (که توسط شمشیر هاملت به قتل می‌رسد)، برای برادرش لائرتز Laertes می‌گوید: «این گل همیشه بهار که معنی خاطره را دارد مال تو است. پس عشق را به خاطر بیار. بنفشه برای افکار است. لائرتز می‌گوید: این سند دیوانگی است که در آن افکار و خاطره جای گرفته‌اند.» (شکسپیر، ۱۳۸۷، ج ۱: ۹۶۱-۹۶۲)

در این نمایشنامه نیز بنفشه نماد وفاداری است. «این گل‌ها در ذهن أفیلیا هر کدام معنی مخصوصی دارد: رازیانه علامت تملق، آویز نشانه حق ناشناسی، اسپند علامت اندوه، داودی نشانه عشق سطحی و بنفشه نماد وفاداری است.» (همان: ۹۶۲)

در ادامه نمایشنامه وقتی أفیلیا از روی ناامیدی به زندگی خود خاتمه داده است؛ موقع به خاک سپردن أفیلیا، لائرتز معتقد است که أفیلیا به خاطر عشق، جاودانه خواهد بود و از خاک او بنفشه خواهد رویید لذا می‌گوید: «او را به خاک بسپارید. امیدوارم از بدن زیبا و پاک وی گل‌های بنفشه بروید.» (همان: ۹۷۳)

(شایان ذکر است که این مورد به اسطوره‌های نباتی و باروری برمی‌گردد که از عهده این مقاله خارج است).

### بازتاب گل بنفشه در ویس و رامین

سرایندگان پارسی گوی در سروده‌های خود از گل بنفشه یاد کرده و خطّ عارض را به خطّ بنفشه و لب و زلف یا گیسو و لباس کبود یار را به رنگ کبود بنفشه و تاب و شکن زلف را به

تاب بنفشه مانند کرده‌اند. هم چنین از آن جا که دُمگل یا ساقه نرم و ظریف بنفشه خمیده است، این سر به زیری را به خواب آلودگی، افتادگی و سر بر زانو داشتن، تری و خمار بودن از باده تعبیر کرده‌اند.

افزون بر این‌ها، گل بنفشه دارای عطر ملایم و مطبوعی است که در متون ادب پارسی به بوی خوش این گل زیبا بارها اشاره شده است. «بنفشه را بوی چون کنیزکان (دوشیزگان) است.» (قلی‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۳۳)

شایان ذکر است که گویندگان ادب پارسی در دوره‌های مختلف ادبی در حوزه معانی مذکور با گل بنفشه، هنرنمایی‌ها کرده و باره سخن را در عرصه شعر و نثر به جولان درآورده‌اند. ولی واقعیت مطلب این است که اراده معنی عشق و وفاداری از گل بنفشه، آن گونه که در اساطیر یونانی دیده می‌شود، جز در برهه‌ای از تاریخ ایرانیان یعنی دوره اشکانیان مطرح نبوده است.

کاربرد نمادین گل بنفشه به عنوان مظهر عشق و وفاداری در داستان پارتی ویس و رامین، سروده فخرالدین اسعدگرگانی به چشم می‌خورد. داستان ویس و رامین از داستان‌های کهن فارسی می‌باشد. «صاحب مجمل التواریخ و القصص این قصه را به عهد شاپور پسر اردشیر بابکان منسوب دانسته و گفته است: اندر عهد شاپور اردشیر قصه ویس و رامین بوده است و مؤید برادر رامین صاحب طرفی بود از دست شاپور، به مرو نشستی و خراسان و ماهان به فرمان او بود. لیکن به عقیده ما باید این قصه پیش از عهد ساسانی و لااقل در اواخر عهد اشکانی پیدا شده باشد زیرا آثار تمدن دوره اشکانی و ملوک الطوائف آن عصر در آن آشکار است.» (صفا، ۱۳۸۱: ۲۲۶)

این منظومه حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره تاریخ دوران اشکانیان است چرا که تاریخ این دوره از ایران در هاله‌ای از ابهام است و توسط جانشینان آنان یعنی ساسانیان، عمدتاً به طاق نسیان نهاده شده است. حتی در شاهنامه فردوسی که گنجینه‌ای از داستان‌های پیشینیان می‌باشد مطالبی که درباره سرگذشت اشکانیان آمده است از بیست و سه بیت فراتر نمی‌رود. «از این دوره بسیار کم اطلاع داریم، چه جانشینان آن‌ها یعنی ساسانیان، بیش از آن چه عباسیان با امویان کردند، در از بین رفتن خاطره و تاریخ آنان کوشیدند.» (محجوب، ۱۳۳۷: ۸۸)

یکی از این موارد ارزشمند تاریخی به کار رفته در این منظومه، اشارهٔ اساطیری به گل بنفشه است. صادق هدایت، کاربرد گل بنفشه را در منظومهٔ ویس و رامین، چنین بیان می‌کند: «قابل توجه است که زمان فخر گرگانی گل بنفشه در ایران به منظور عشق و وفاداری به معشوق به کار می‌رفته است.» (هدایت، ۱۳۳۴: ۴۰۹)

حال این سؤال مطرح می‌شود که چه ارتباطی بین تاریخ پارتیان (اشکانیان) و یونانیان آن زمان وجود داشته است. شایان ذکر است که دوران اشکانی در تاریخ ایران برابر با تمدن یونانی در غرب است. به دلیل ارتباط این تمدن‌ها با یکدیگر تأثیرپذیری در فرهنگ و هنر امری اجتناب ناپذیر بود. می‌توان گفت که از پس آینده‌های حملهٔ اسکندر در این دوران، یونانی مآب شدن ایران است. «اشکانیان با وجودی که سلوکیان را در جریان قرن سوم و آغاز قرن دوم برکنار کردند، اما خود بتدریج یونانی زده شدند. به یونان دوستی آوازه یافتند، نوشتار و هنر یونان را اتخاذ کردند و نام ایزدان یونانی را بر سکه‌هایشان نقش زدند.» (دوشن گیمن، ۱۳۸۵: ۲۸۴)

این نزدیکی فرهنگ‌ها از زمان اسکندر و جانشینان او، حتی بعد از انقراض دولی که یونانیان و مقدونیان در رأس آن‌ها قرار داشتند، وجود داشته است. «دولت‌های ملی که جانشین حکومت‌های پیشین گشتند خیلی چیزها را از اسلاف خود به ارث بردند. مثلاً نفوذ و تأثیر فرهنگ هلنی در طی چندین قرن در هنر آسیای مقدم و میانه احساس می‌شده است. بیشتر آثاری که از لحاظ سنت هنری هلنی بوده و به دست ما رسیده‌اند، نه از عهد پادشاهی یونانی و باکتریایی بلکه از دوران سلطنت اشکانیان می‌باشند.» (دیاکونوو، ۱۳۴۴: ۱۲۰)

بنابراین ادبیات نیز از این امر مستثنی نبود و بالطبع فرهنگ و ادبیات یونانی و شرقی بر روی هم تأثیرگذار بوده‌اند. و با وقوف به این امر که اساطیر و ادبیات دو مقولهٔ جدا ناشدنی از همدیگر هستند، اسطوره‌های یونانی نیز وارد اساطیر ایرانی شدند.

منظومهٔ ویس و رامین یک داستان ناب عاشقانهٔ پارتی می‌باشد. در این منظومه، گل بنفشه در معنی عشق و وفا به پیمان دوستی میان دو دل‌داده به کار رفته است. این بن مایهٔ یونانی در داستان ویس و رامین چنین آمده است: وقتی ویس و رامین، پیمان دوستی می‌بندند و بر ابدی بودن آن سوگند می‌خورند، ویس دسته‌ای گل بنفشه را به عنوان نماد "به یاد داشتن همیشگی" و وفاداری

به عشق شان به رامین می‌دهد و می‌گوید که او هر بار که بنفشه‌های تازه را می‌بیند، پیمان خود را به یاد آورد و نفرینی می‌افزاید که هر که پیمانش را بشکند، عمرش چون گل یک روزه باشد و کبود و گوژ بالا چون بنفشه (اشاره به شکل ظاهری بنفشه دارد) گردد.

چو رامین بر وفا سوگندها خورد	به مهر و دوستی پیمان‌ها کرد
پس آنکه ویس با وی خورد سوگند	که هرگز نشکند با دوست پیوند
به رامین داد یک دسته بنفشه	به یادم دار گفتا این همیشه
کجا بینی بنفشه تازه بر بار	از این پیمان و این سوگند یاد آر
چنین بادا کبود و گوژ بالا	هر آن کاو بشکند پیمانش از ما
که من چون گل بیبم در گلستان	به یاد آرم ازین سوگند و پیمان

(اسعدگرگانی، ۱۳۳۷: ۱۱۹-۱۲۰)

این موضوع در جایی دیگر از منظومه نیز به کار رفته است. وقتی رامین به واسطه وجود رقیب عشقی خود، شاه موبد (همسر پیر ویس) از وصل ویس ناامید می‌شود، به ناچار او را ترک کرده و به گوراب می‌رود. در گوراب عاشق دختری به نام "گل" می‌شود و برای تسکین درد خود چند گاهی، ویس را فراموش می‌کند. رامین که از همسر خود، گل، سیر شده است، روزی به صحرا می‌رود، زیبارویی یک دسته بنفشه به او می‌دهد و رامین بی‌درنگ بنفشه‌هایی را که ویس به او داده بود و آن چه در باب حفظ سوگند و پیمان گفته بود، به یاد می‌آورد و مهر او در دلش زنده می‌شود و از کرده خود پشیمان و نادم می‌گردد:

به صحرا رفت روزی با سواران	جهان چون نقش چین و نوبهاران
زیارانش یکی حور پری زاد	بنفشه داشت یک دسته بدو داد
دل رامین به یاد آورد آن روز	که پیمان بست با ویس دل افروز
نشسته ویس بر تخت شهنشاه	ز رویش مهر تابان وز برش ماه
به رامین داد یک دسته بنفشه	به یادم دار گفت این را همیشه
پس آنکه کرد نفرین فراوان	بران کاو بشکند سوگند و پیمان

(همان: ۲۹۲)

در ابیات مذکور نیز گل بنفشه به عنوان نماد عشق و بستن پیمان محبت و نیز وفاداری به آن به کار رفته است.

با توجه به آن چه گذشت، وقتی عاشق به معشوق خود گل بنفشه می‌دهد، نشانه آن است که از دلدارش می‌خواهد با او مهربان باشد. او را دوست بدارد و در رنج و شادمانیش شریک و سهیم باشد و او را هیچ وقت فراموش نکند. به همین اعتبار گل بنفشه را گل "فراموشم مکن" نیز می‌خوانند. «گل بنفشه در اروپا (فرانسه، انگلیس و آلمان)، گل Myosotis معروف است به: مرا فراموش مکن Forgot me not» (هدایت، ۱۳۳۴: ۴۰۹)

درباره وجه تسمیه این گل به عنوان "فراموشم مکن" قصه‌های زیادی گفته شده است. خلاصه یکی از آن‌ها چنین است: «عاشق و معشوقی در کنار رود دانوب (Danube) مشغول تفریح و دلدادگی بودند که ناگهان معشوق گلی را در کنار رودخانه می‌بیند و با نگاهش می‌فهماند که چقدر مشتاق آن دسته گل است. عاشق بدون ملاحظه خود را به آب می‌اندازد و گل را به سوی معشوقش می‌اندازد و می‌گوید "فراموشم مکن" و خود در آب غرق می‌شود از آن پس آن گل را گل "فراموشم مکن" می‌نامند.» (قربانی، ۱۳۹۶: ۲)

همان طور که قبلاً ذکر شد، اراده مفهوم عشق و وفاداری از گل بنفشه در آثار ایرانی، تنها در ویس و رامین، انعکاس یافته است. ولی گل بنفشه در معنی گل "فراموشم نکن" در دیوان ایرج میرزا به کار رفته و به زیبایی به تصویر کشیده شده است:

عاشقی محنت بسیار کشید	تالاب دجله به معشوقه رسید
نشده از گل رویش سیراب	که فلک دسته گلی داد به آب
نازنین چشم به شط دوخته بود	فارغ از عاشق دلسوخته بود
گفت وه وه چه گل رعنایی است	لایق دست چو من زیبایی است
زین سخن عاشق معشوقه پرست	جست در آب چو ماهی از شست
خوانده بود این مثل آن مایه ناز	که نکویی کن و در آب انداز
خواست کآزاد کند از بندش	اسم گل بُرد و در آب افکندش
گفت رو تا که ز هجرم برهی	نام بی مهری بر من ننهی

مورد نیکی خاصت کردم	از غم خویش خلاصت کردم
باری آن عاشق بیچاره چو بط	دل به دریا زد و افتاد به شط
دید آبی است فراوان و درست	به نشاط آمد و دست از جان شست
دست و پای زد و گل را بر بود	سوی دلدارش پرتاب نمود
گفت کای آفت جان سنبل تو	ما که رفتیم بگیر این گل تو
بکنش زیب سر ای دلبر من	یاد آبی که گذشت از سر من
جز برای دل من بوش مکن	عاشق خویش فراموش مکن
خود ندانست مگر عاشق ما	که ز خوبان نتوان جست وفا
عاشقان را همه گر آب برد	خوبرویان همه را خواب برد

(ایرج میرزا، ۱۳۵۶: ۱۴۹)

در شعر ایرج میرزا به نکته ای ظریف برمی‌خوریم و آن آراستن موی سر با گل بنفشه می‌باشد. معمولاً زیبارویان، گیسوان خود را با گل می‌آرایند. آراستن موی سر با گل بنفشه صبغه‌ای اساطیری دارد. در اساطیر یونانی، موزها Muses (خدایان یونانی) گیسوان خود را با بنفشه می‌آراستند. «موزها شمارشان به نه می‌رسید و همه دختران زئوس (Zeus) و نیموزینه یا منموزینه (Mnemosyne)، به معنی حافظه بودند. آن‌ها همنشینان آپولو (Apollo)، خدای راستی و همچنین یار و همنشین زیبارویان یا کاریت Carite ها بودند. آن‌ها گل بنفشه ای بودند.» (همیلتون، ۱۳۷۶: تلخیص از ۴۶-۴۷)



## نتیجه‌گیری

گل‌ها و گیاهان، به صورت نمادهایی همواره تجسم و تبلور رازهای ناخودآگاه فردی و جمعی هر قوم و تمدنی بوده‌اند و نمادهای ناب طبیعی هستند که از قدیم الایام از وجهه‌ای قدسی و روحانی برخوردار بوده‌اند. در واقع گل‌ها اغلب به صورت الگوی ازلی روح و یک مرکز روحی عرضه می‌شدند و بیانگر عوالم درونی و عواطف ناگفته انسان به شمار می‌آمدند. یکی از این گل‌های پُر رمز و راز، گل بنفشه معطر است که در اساطیر یونانی، دست‌آفریده خدای عشق می‌باشد و به عنوان مظهر و منشأ عشق و وفاداری شناخته می‌شود.

اراده مفهوم عشق و وفاداری از گل بنفشه در منظومه ویس و رامین که یک داستان پارتی است، دیده می‌شود. در ایران دوره اشکانی این معنا از گل بنفشه، مد نظر بوده است و این امر به خاطر تأثیر اساطیر یونانی بر ادبیات ایرانی این دوره است. و این مسأله نشان می‌دهد که نفوذ یونانیان تنها در امور سیاسی خلاصه نمی‌شد بلکه این امر بر ادبیات و فرهنگ ایرانیان نیز تأثیر گذاشته و بدین گونه بوده که گل بنفشه در این برهه از ادبیات فارسی به عنوان نماد عشق و پیمان به کار رفته است. هر چند مضامین بسیاری از گل بنفشه در ادب فارسی از جمله تشبیه تاب و شکن زلف به تاب بنفشه و شکل خمیدگی ساقه نرم آن به خمار بودن از باد و رنگ کبود آن به نشانه سوگواری بودن کاربرد داشته است و در شواهد یاد شده از ویس و رامین، ارتباط شکل و رنگ بین بنفشه با معنای نمادین آن که هر پیمان شکنی کبود و گوزبالا (خمیده قامت) شود، وجود دارد ولی مفهوم ناب عشق و وفای به آن در میان عشاق که اساطیر یونانی از این گل به دست می‌دهند، مختص این برهه از تاریخ ایران می‌باشد.

## فهرست منابع و مآخذ

- ۱- اسعد گرگانی، فخرالدین، (۱۳۳۷)، ویس و رامین، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران: نشر بنگاه اندیشه.
- ۲- بوکور، مونیک دو، (۱۳۷۶)، *رمزهای زنده جان*، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر مرکز.
- ۳- دوشن گیمن، ژاک، (۱۳۸۵)، *دین ایران باستان*، ترجمه رؤیا منجم، چاپ دوم، تهران، نشر علم.
- ۴- دیاکونو، م.م، (۱۳۴۴)، *اشکانیان*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: نشر انجمن فرهنگ ایران باستان.
- ۵- رنگچی، غلامحسین، (۱۳۷۳)، *گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی تا ابتدای دوره مغول*، تهران: نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۶- زرشناس، شهریار، (۱۳۷۲)، *سمبولیسم در آراء اریک فروم*، تهران: نشر حوزه هنری دفتر مطالعات دینی هنر.
- ۷- شکسپیر، ویلیام، (۱۳۸۷)، *مجموعه آثار نمایشی*، ترجمه علاءالدین بازارگادی، تهران: نشر سروش.
- ۸- شوالیه، ژان و آلن، گبران، (۱۳۸۴)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، ج ۲، تهران: نشر جیحون.
- ۹- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۸۱)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۱، تهران: نشر ققنوس.
- ۱۰- قلی‌زاده، خسرو، (۱۳۸۷)، *فرهنگ اساطیر ایرانی*، تهران: نشر کتاب پارسه.
- ۱۱- کوپر، جی.سی، (۱۳۷۹)، *فرهنگ مصور نمادهای سنتی*، ترجمه ملیحه کرباسیان، تهران: نشر فرشاد.
- ۱۲- گرانت، مایکل و جان، هیزل، (۱۳۹۰)، *فرهنگ اساطیر کلاسیک (یونان و روم)*، ترجمه رضا رضایی، تهران: نشر ماهی.
- ۱۳- میرزا، ایرج، (۱۳۵۶)، *دیوان*، تصحیح محمدجعفر محجوب، چاپ چهارم، تهران: نشر گلشن.
- ۱۴- منصور، فائق، (بی‌تا)، *طب منصور*، مطبع محمد مردان خان.
- ۱۵- هدایت، صادق، (۱۳۳۴)، *نوشته‌های پراکنده*، تهران: نشر امیرکبیر.
- ۱۶- همیلتون، ادیت، (۱۳۷۶)، *سیری در اساطیر یونان و روم*، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: نشر اساطیر.
- ۱۷- پایگاه اینترنتی: قربانی، مهدی، (۱۳۹۶/۱۱/۲۹)، «داستان گل فراموشم نکن»،